

نقد و بررسی تطبیقی گونه‌های مختلف تعریف‌شناسی اخلاق در اندیشه اسلامی

هادی وحدانی‌فر*

چکیده

اخلاق از جمله دانش‌های بنیادین نظری و عملی است که در علوم مختلف کاربرد دارد و در آموزه‌های دینی به‌عنوان «واجب عینی» تلقی شده است؛ برخلاف تصور ساده‌انگارانه اخلاق، تعریف‌شناسی آن در میان متفکران اسلامی و غربی مورد توجه بوده و با دیدگاه‌های گوناگون روبه‌رو است. مقاله حاضر ضمن بررسی و تحلیل تعریف‌های حداکثری و حداقلی اخلاق از نظر متفکران اسلامی، آن را در محک تطبیق آموزه‌های قرآنی و روایی قرار داده است و معتقد است تعریف‌شناسی اخلاق اسلامی براساس جهان‌بینی و ایدئولوژی اسلام شکل گرفته است و گزاره‌هایی همچون؛ «نفس»، «صفات فضایل و ردایل»، «قوه و فعل»، «ملکه»، «عدم ملکه»، «رفتار»، «انگیزه»، «اراده»، «اختیار»، «بهشت و جهنم» نقش مهمی در بازسازی تعریف‌شناسی اخلاق اسلامی دارد.

واژگان کلیدی

تطبیقی، تعریف‌شناسی، اخلاق، اندیشمندان، قرآن و روایات.

طرح مسئله

اخلاق از جمله علوم بنیادین است که فراگیری آن به عنوان واجب عینی بر همه مکلفین لازم گشته است. از نظر اسلام، ریشه اصلی معارف اسلام به طور کلی به سه دسته تقسیم شده است. (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۵) در حدیث شریف آمده است: «انما العلم ثلاثه: «آیه محکمه او فریضة عادله او سنه قائمه و ما خلاهن فضل». (کلینی، ۱۴۰۷: ۱ / ۳۲ / ح ۱) و از سوی برخی اندیشمندان اسلامی در توجیه آن بیان داشته‌اند: ۱. مراد از آیه محکم، دانش اصول عقاید یا علم نظری است که در آن براهینی بر مبدأ، حقایق فطری، نبوت و معاد اقامه می‌شود که به منزله آیه و نشانه‌ای محکم و خلل‌ناپذیر است، در قرآن به عنوان آیات محکم یاد می‌شود. ۲. مراد از فریضة عادل نیز، «دانش اخلاق» است و مربوط به احوال و اعمال قلب اعم از خوبی‌ها و بدی‌ها است و به انسان راه پرهیز از افراط و تفریط و طریق عدل و میانه را می‌آموزد، ۳. مراد از سنت قائمه، همان علم به احکام شرعی عملی است که از سوی خداوند، قانون قرار داده شده است. (ر.ک: میرداماد، ۱۴۰۳: ۶۶؛ صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳: ۲ / ۳۷؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۱ / ۱۳۴؛ خمینی، ۱۳۸۲: ۳۹۲) براساس روایت فوق، فراگیری این علوم بر هر فردی واجب عینی است؛ آموختن غیر آن باتوجه به ضرورت و منفعت، واجب کفایی یا اصلاً وجوبی ندارند. (ر.ک: وحدانی‌فر، ۱۳۹۳: ۴۴ - ۴۳) بلکه فراگیری برخی علوم به جهت رویکرد ضلالت آن حرام گشته است. از این رو گرایش به تعریف‌شناسی اخلاق از جمله علوم سودآور و منفعت‌گرایانه است که «آگاهی و ناآگاهی از آن» و «به کار بستن و نبستن آن»، موجب سعادت و شقاوت فرد و جامعه در دنیا و آخرت می‌شود. تاریخچه اخلاق و گزاره‌های اخلاقی را می‌توان از خلقت حضرت آدم علیه السلام و حوا علیها السلام قبل و بعد هبوط آنها (در بهشت برزخی) دانست. «تکبر شیطان» از سجده بر آدم (بقره / ۳۴)، «حرص آدم» در خوردن درخت ممنوعه (طه / ۱۲۰)، «قتل هابیل» از «حسد قابیل» (مائده / ۳۰ - ۲۹) و «تواضع و توبه آدم» بر عبودیت خدا و پذیرش خطا، نمونه‌های بارز از گزاره‌ها و مصادیق اخلاق در اسلام است. بنابراین خداوند، اولین واضع اخلاق و علم اخلاق در نظام تکوین و تشریح به طور علمی و عملی (در انبیای الهی و کتب آنان) است. قرآن کریم و احادیث قدسی، اوج گزاره‌های اخلاقی را در نظام تشریح نشان می‌دهد. محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم اولین واضع بشری در اسلام از حیث علمی و عملی بوده که چرخه وضع مفاهیم و مصادیق اخلاق را نه تنها در مقام نظر، تبیین نموده بلکه بنابر خطابات قرآنی در مقام عمل نیز «الگوی حسنه» قلمداد شده است. (۲۱ / احزاب) سخنان و وصیت‌های گفتاری و عملی اخلاق در میان امت اسلام در برخی کتب روایی از جمله: محاسن برقی گواه اهمیت اخلاق است. علی ابن ابی‌طالب علیه السلام نیز دومین

شخصیت برجسته علمی و عملی در اسلام است که به تبیین و گسترش اخلاق، علم اخلاق و تربیت اسلامی همت گماشت. نزول سوره انسان و آیه ولایت، نامه‌ها، سخنرانی‌ها و مواعظ اخلاقی در *نهج البلاغه* و غیر آنها، نمونه بارز از توجه به اخلاق و علم اخلاق است. نگارش وصیت‌نامه‌های اخلاقی به امام حسن مجتبی علیه السلام، امام حسین علیه السلام و خطبه متقین و کلمات قصار نمونه‌های فراوان از مفاهیم، مصادیق و گزاره‌های اخلاق است.

ظهور اسلام، اهمیت اخلاق را به اوج خود رسانده، به گونه‌ای که «عصر مکارم اخلاق» نام گرفت؛ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در توصیف عظمت رسالتش می‌فرماید: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (کراچکی، ۱۴۲۷: ۱۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۶ / ۲۱۰ و ۶۸ / ۳۸۲ و ۱۰۸ / ۲۲۲) قرآن نیز، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را اسوه حسنه در همه عرصه‌ها، خصوصاً عرصه اخلاق معرفی می‌نماید. (احزاب / ۲۱؛ بقره / ۱۲۹؛ آل عمران / ۱۶۴؛ جمعه / ۲)

فارغ از منبع و حیانی قرآن کریم، سخنان گهربار پیامبر اسلام در *نهج الفصاحه*، سخنان امام علی علیه السلام در *نهج البلاغه* و *مُزَرَّ الْجَنِّمِ وَ ذُرَّرِ الْكَلِيمِ*، سخنان امام سجاد علیه السلام در *رساله حقوق* و *صحیفه سجادیه*، سخنان امام صادق علیه السلام در *اصول کافی* و نگارش‌های علمای اخلاق، نمونه‌هایی از پیشینه، اهمیت و ضرورت اخلاق و علم اخلاق در آموزه‌های دینی اسلام است. هرچند کتب اخلاقی فراوانی از سوی اندیشمندان اسلامی به تعریف‌شناسی اخلاق پرداخته‌اند؛ اما این تعاریف از سوی اندیشمندان اسلامی با نظرات مختلف روبه‌رو بوده است؛ که در مرحله اول، ممکن است ساده لوحانه قضاوت شود که تعریف اخلاق یک تعریف بسیار ساده است و نیاز به تحلیل و تعریف‌شناسی مفهومی آن نیست. چنان‌که استاد مطهری در تأیید این مطلب بیان داشته است: «برخلاف تصور مردم جهان، مبنی بر اینکه چون همه مردم دنیا اخلاق و ضد اخلاق را می‌شناسند، پس نیازی به تعریف کردن اخلاق نیست، اتفاقاً برخلاف تصور آنان که می‌گویند اخلاق را می‌شناسیم و می‌توانیم تعریف کنیم، از مشکل‌ترین لغات برای تعریف کردن، «اخلاق» است و منشأ تفاوت‌ها در تعاریف اخلاق را در کل جهان برآمده از بینش‌ها و جهان بینی‌های مطرح شده در مکاتب آنان می‌دانند» (مطهری، ۱۳۷۵: ۲۲ / ۲۹۰ - ۲۸۹) اما باتوجه به تعاریف بسیاری که از سوی اندیشمندان غربی و اسلامی صورت گرفته، تعریف اخلاق، کار ساده‌ای نیست و برای دست یافتن به گستره علوم به‌خصوص علم اخلاق، نیاز ضروری است که با مراجعه به منابع غنی اخلاقی و تعاریف اندیشمندان اسلامی آن تعاریف را تحلیل نموده و سپس بر آموزه‌های قرآنی و روایی عرضه داشت؛ به نظر می‌رسد که تعاریف سه‌گانه‌ای که از سوی اندیشمندان اسلامی صورت گرفته، می‌تواند در کنار آیات

و روایات مورد سنجش قرار گیرد و علاوه بر تحلیل و میناشناسی آنها به تعریف دقیق تری از اخلاق دست پیدا کرد.

تحلیلی بر معناشناسی لغوی اخلاق

۱. تحلیلی بر معناشناسی لغوی اخلاق از دیدگاه اندیشمندان اسلامی

واژه اخلاق به اعتبار لغوی در میان اندیشمندان اسلامی مورد توجه بوده است، چنان که گفته شده واژه اخلاق، جمع «خُلُق» و «خُلُق» و به معنای سنجیه و سرشت است؛ «الخُلُق بضمّین: السجیة و الجمع أخلاق» (طریحی، ۱۳۷۵: ۵ / ۱۵۶)، این دو واژه (خُلُق - خُلُق) در اصل به یک ریشه باز می‌گردند و به معنای همچو «سرشت، سنجیه، دین، طبع و عادت» به کار رفته است. (ر.ک: همان: ۵ / ۱۵۸؛ ر.ک: الزبیدی، بی تا: ۱۳ / ۱۲۴؛ و منظور الافریقی المصری، ۱۹۹۷: ۱۰ / ۸۷ - ۸۶) به نظر می‌رسد با توجه به مطلق و عام بودن این واژه در معانی سجایا، خوی و سرشت با رویکرد فضیلت و ردیلت (خوب و بد) همراه است؛ مثلاً واژگانی مانند؛ راست‌گویی، خیانت و دروغ‌گویی از جمله معانی است که در باطن انسان با رویکرد گزاره‌های خوب و بد همراه است که ما نمود آنها را در رفتار مشاهده می‌نماییم و وقتی گفته می‌شود فلان شخص خُلُق زیبا یا زشت دارد؛ یعنی نیرو، سرشت یا روح معنوی و باطنی زیبا و زشت دارد. بنابراین نمود ظاهری رفتار شخص، حکایت از جنبه باطنی آن داشته و به مانند آبی که از چشمه می‌جوشد، عمل می‌نماید. همچنین باید توجه داشت که واژه «خُلُق» به فتح خاء» هر چند از نظر ساختاری شبیه به آن دو واژه (خُلُق - خُلُق) است؛ اما در یک معنا حکایت‌گر جنبه ظاهری اعیان و حقایق است؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود فلان کس «خُلُق» زیبا و زشت دارد؛ یعنی دارای آفرینش و ظاهری زیبا و اندامی آراسته و هماهنگ یا ظاهری ناهماهنگ و زشت است که عنایت به جنبه ظاهری است؛ هر چند که نظام عالم هستی بر مبنای نظام احسن خُلُق شده است (چیزی به نام زشت نداریم) و این خُلُق در برگیرنده آفرینش باطن است؛ اما برحسب جنبه باطنی و نیروهای بالقوه خیر و شر و انتخاب آنان، «خُلُق» و «خُلُق» خیر و شر که جوشش درون به برون است، معنا پیدا می‌کند.

چنان که در این تفاوت سخن از دیدگان ظاهری و باطنی است؛ یعنی واژه «خُلُق» با «خُلُق» هم ریشه است، با این تفاوت که خُلُق به معنای هیئت، شکل و صورتی که انسان‌ها با چشم می‌بینند و «خُلُق و خُلُق» به معنای قوا و سجایا و صفات درونی انسان است که با چشم دل دیده می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۹۷؛ ر.ک: شبر، ۱۳۸۰: ۳۱) همچنین در تفاوت خُلُق و خُلُق می‌توان گفت؛

«خَلَقَ» جنبه تکوینی و اجباری دارد و «خُلِقَ» جنبه اکتسابی و اختیاری است، بنابراین اولی قابل تغییر است و دومی قابل تغییر نیست؛ مثلاً شخصی که سیاه‌پوست است، نمی‌تواند رنگ خود را تغییر دهد؛ اما قلبی که سیاه است، با توبه تغییر می‌کند و بالعکس، قلبی که سفید است با گناه، سیاه می‌شود. هرچند تغییرات سطحی و ظاهری همچون عمل‌های زیبایی و تغییر جنسیت منافاتی با قابل تغییر نبودن خلقی ندارد؛ زیرا آنچه مهم است اینکه در ایجاد و خلق «بماهوخلق»، اراده و اختیار انسان، دخیل نبوده، بلکه خلق او اجباری بوده و قابل تغییر نیست، از این‌رو تغییرپذیری خلق را می‌توان با فلسفه ارسال رسولان و هدایت آنان، همراه دانست. هرچند برخی بزرگان اخلاق درباره تغییرپذیری خلق و مراتب تغییر و نقش معرفت در تغییر اخلاق مباحث بنیادین مطرح نموده‌اند که در جای خود قابل ملاحظه است. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۱۱۷ - ۸۳)

۲. تحلیلی بر معناشناسی لغوی از دیدگاه قرآن و روایات اسلامی

قرآن کریم و روایات اسلامی ضمن پذیرش معانی لغوی خُلُق و خُلُق و استعمال آن در اخلاق فضیلت و رذیلت به تفاوت ساختاری و ظاهری واژه خُلُق اشاره داشته‌اند. چنان‌که در قرآن کریم تفاوت این استعمال آشکار است: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ». (آل عمران / ۱۹۰)، «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم / ۴) و «إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ». (شعراء / ۱۳۷)

در روایات اسلامی نیز با تفصیل بیشتر به این استعمال و تفاوت اشاره شده است؛ چنان‌که از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل شده است: «إِنَّكَ أَمْرِيءٌ قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ خُلُقَكَ فَأَحْسِنِ خُلُقَكَ» (ورام بن اَبی فراس، ۱۴۱۰: ۱ / ۹۰) خداوند خُلُق تو را نیکو نموده است و تو باید خُلُق خودت را نیکو نمایی. در روایت دیگری از علی بن موسی الرضا ﷺ از محمد بن عبدالله آمده است: «وَبِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخُلُقِ - فَإِنْ حُسْنَ الْخُلُقِ فِي الْجَنَّةِ لَا مُحَالَاةَ - وَإِيَّاكُمْ وَسُوءَ الْخُلُقِ - فَإِنْ سِئَةَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَا مُحَالَاةَ». (علی بن موسی رضا ﷺ، ۱۴۰۶: ح ۲ / ۸۸) در این روایت به واژه خُلُق و استعمال آن در اخلاق فضیلت و رذیلت (حُسن خلق و سوء خلق) اشاره شده است و از نفس که جنبه باطنی اخلاق دارد، سخن گفته است.

تعریف‌شناسی گونه‌های مختلف اخلاق از منظر اندیشمندان اسلامی

اندیشمندان اسلامی با توجه به مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناختی و ایدئولوژی اسلامی به تعریف اخلاق پرداخته‌اند که به نظر می‌رسد هر کدام با توجه به شاخصه‌های ویژه، متأثر از آموزه‌های درون‌دینی و برون‌دینی بوده است که این تعاریف غالباً بر مبنای گزاره‌هایی همچو: «اثبات نفس»،

«انسان» «انگیزه و اراده» «اختیار»، «قدرت»، «ملکه»، «عدم ملکه»، «افعال و رفتار» و «فضایل و رذایل» شکل گرفته است. اینک به برخی تعاریف و دسته‌بندی‌های آنها اشاره می‌گردد.

۱. تعریف‌شناسی مشهور اخلاق

بسیاری از اندیشمندان اسلامی با رویکردهای مختلف فلسفی، عرفانی، کلامی و اخلاقی و با اندک تفاوتی، اخلاق را در حوزه نفس به صورت ملکه و نمود آن را در رفتار عرضه داشته‌اند؛ اما در غالب تعاریف آنان، به‌خصوص تعاریف قدماء، واژه رفتار دارای ابهام است و مشخص نیست کدام نوع رفتار را اخلاق می‌نامند؛ آیا رفتار فضایل یا رذایل یا هر دو؟ در این خصوص می‌توان با توجه به برخی طرف‌داران مشهور تعریف اخلاق، همچو فیض کاشانی، این ابهام برطرف گردد و رفتار را اعم از فضایل و رذایل در تعریف دانست. چنان‌که ایشان در تعریف مشهور خویش، رفتار را اعم از فضایل و رذایل دانسته و اخلاق را در هر دو حوزه اطلاق نموده است و معتقد است رفتار در گزاره فضایل و رذایل به‌عنوان اخلاق خوب و بد قلمداد می‌شود؛ هرچند بدون عبارت فیض کاشانی و مانند آن نیز، می‌توان از اطلاق تعاریف مشهور به شمولیت گزاره رفتار فضایل و رذایل دست پیدا نمود. اینک به جهت اهمیت ساختار تعریف و تبیین آن می‌توان معتقدان تعریف مشهور اخلاق را به شرح ذیل دانست.

۱. ابوعلی بن مسکویه معتقد است، اخلاق حالت نفسانی است که انسان را به انجام کارهایی دعوت می‌کند؛ بدون آنکه نیاز به تفکر و اندیشه داشته باشد. (ابن مسکویه، ۱۴۲۶: ۱۱۵)
۲. علامه دوانی ضمن تعریف اخلاق به مفهوم‌شناسی برخی گزاره‌های تعریف، پرداخته است. او در این باره می‌گوید: «خُلُق ملکه‌ای است نفس را مقتضی سهولت صدور فعلی باشد از او بی‌احتیاج به فکر و رویت، و ملکه کیفیتی است راسخ در نفس، و در حکمت نظری معلوم شده که کیفیت نفسانی اگر سریع الزوال است، آن را حال می‌گویند و اگر بطيء الزوال است ملکه». (دوانی، ۱۳۹۱: ۶۷)
۳. فیض کاشانی معتقد است؛ اخلاق هیئتی است استوار و راسخ در جان که کارها به آسانی و بدون نیاز به تفکر و اندیشه از آن صادر می‌شوند و حال اگر این هیئت به‌گونه‌ای باشد که از آن افعال زیبا و پسندیده از نظر عقل و شرع صادر شود، آن را اخلاق نیک می‌گویند و اگر از آن افعال زشت و ناپسند صادر شود آن را اخلاق بد می‌گویند. (فیض کاشانی، ۱۳۷۸: ۵۴؛ همو، بی‌تا: ۵ / ۹۵)
۴. ملاصدرای شیرازی می‌گوید: «الخُلُق ملکه یصدر بها عن النفس افعال بالسهولة من غیر تقدم رویة؛ خلق ملکه نفسانی است که افعال به آسانی از نفس صادر می‌شود، بدون اینکه نیازی به اندیشه داشته باشد» (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۵: ۴ / ۹۵) همچنین ایشان در ادامه می‌گوید: اخلاق به قدرت بر افعال و خود افعال گفته نمی‌شود.

۵. ملامحمد مهدی نراقی می‌گوید: خُلُق عبارت است از: «ملکة للنفس مقتضیة لصدور الافعال بسهولة من دون احتیاج الی فکر و رویة؛ خُلُق، ملکة برای نفس است که اقتضا می‌کند افعال به سهولت بدون اینکه احتیاج به فکر و اندیشه داشته باشد، صادر شود». (نراقی، ۱۳۸۳: ۲ / ۲۲)

۶. علامه مجلسی: ایشان درباره اخلاق می‌گوید: «اخلاق ملکهای نفسانی است که کار به آسانی از آن صادر می‌شود و حال برخی از این ملکات فطری و ذاتی انسان است و برخی از آنها با تفکر و تلاش و تمرین و عادت دادن نفس به آنها به دست می‌آیند... همان‌طور که آدم بخیل، در ابتدا با سختی و مشقت چیزی را می‌بخشد؛ اما در اثر تکرار، بخشش او به صورت خوی و عادت و ملکه درمی‌آید». (مجلسی، ۱۴۰۳: ذیل حدیث ۱۸ / ۳۷۲)

۷. علامه شبر می‌گوید: «خُلُق انسان همان هیئت و قیافه ثابت نفسانی انسان است که به آسانی و بدون تفکر باعث صدور افعال انسان می‌شود؛ اگر افعالی که از این هیئت و قیافه ثابت نفسانی صادر می‌شود، شرعاً و عقلاً پسندیده باشند، این هیئت را خُلُق نیکو می‌گویند و اگر زشت و ناپسند باشند، خُلُق بد نامیده می‌شود». (شبر، همان: ۳۱) ایشان در ادامه بیان می‌دارد که گاهی کسی بخشش از خود نشان می‌دهد؛ اما سخاوتمند نیست؛ به خاطر اینکه صفت سخاوت در نفس او رسوخ و پایدار نشده است.

۸. علامه طباطبایی می‌گوید: آنچه در باب اصلاح نفس مطرح شده است، اخلاق به معنای صفات و ملکات نفسانی پایدار است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱ / ۳۵۵ - ۳۵۴)

۹. از عبارت استاد مطهری نیز به دست می‌آید که ایشان قائل به تعریف صفات پایدار در نفس باشد، چنان که می‌گوید: «اخلاق دو شعبه دارد: یکی چگونه رفتار کردن و دیگری چگونه بودن که چگونه رفتار کردن مربوط به اعمال انسان که حتی شامل گفتار هم می‌شود و چگونه بودن مربوط به خوی‌ها و ملکات انسان است که چگونه و با چه کیفیت باشد». (مطهری، ۱۳۷۵: ۲ / ۱۹۱) لذا چگونه بودن باید به سمت ملکه شدن برود که اخلاق، صیقل نماید.

۱۰. علامه جوادی آملی در تعریف اخلاق معتقد است: اخلاق به‌عنوان ملکات و هیئت‌های نفسانی و روحی انسان است که اگر نفس آدمی به آن متصف شود، کار زشت و زیبا به سهولت انجام می‌گیرد. (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۷۲)

۲. تعریف‌شناسی غیرمشهور اخلاق (صفات نفسانی اعم از پایدار و غیرپایدار)

برخی گمانه‌زنی‌ها در این تعریف بر این است که «گاهی منظور از تعریف اخلاق در اصطلاح اندیشمندان اسلامی به هرگونه صفت نفسانی که موجب پیدایش کارهای خوب یا بد می‌شود، چه آنکه صفت نفسانی به صورت پایدار و راسخ باشد، و چه به صورت ناپایدار و غیرراسخ، چه از روی

فکر و اندیشه حاصل شود و یا بدون تفکر و تأمل سرزند، اخلاق گفته می‌شود». (مصباح یزدی، ۱۳۸۱: ۱۵) چنان‌که برخی اندیشمندان اسلامی اخلاق را به صورت مطلق به کار برده‌اند و قید ملکه (یا صفات پایدار) و غیرملکه یا (غیرپایدار) و قید رفتار فضایل و رذایل را عنوان نکرده‌اند و به‌طور مطلق بیان داشته‌اند: «اخلاق مجموعه صفات روحی و باطنی انسان است» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵: ۱ / ۲۴) که به نظر می‌رسد با توجه به معنای لغوی «خُلُق»، «اخلاق»، مطلق تعریف شده است و یا از اطلاق تعریف اصطلاحی، اراده این قیود (پایدار و غیرپایدار و رفتار فضایل و رذایل) مورد توجه بوده است. هرچند در مقابل، برخی از اطلاق واژه «خُلُق» در لغت انصراف نموده و آن را تخصیص زده‌اند و اخلاق را به معنای صفت پایدار در نفس دانسته‌اند. چنان‌که برخی واژه خُلُق را در کیفیت نفسانی دانسته‌اند که افعال به سهولت از او صادر می‌شود (طریحی، ۱۳۷۵: ۵ / ۱۵۸) که در پاسخ گفته می‌شود، این تلقی ممکن است متأثر از تعریف مشهور باشد؛ یعنی تعریف اصطلاحی اخلاق بر فهم معنای لغوی آن حاکم گشته است.

۳. استعمال واژه اخلاق در صفات و افعال نیک

در این تعریف‌شناسی اخلاق به‌طور صریح سخن از تعریف اصطلاحی اخلاق با قید «رفتار فضایل» ملاحظه شده است، چنان‌که برخی بیان داشته‌اند که گاهی واژه اخلاق صرفاً در مورد صفات و افعال نیک و پسندیده استعمال شده است؛ یعنی اخلاق «صفات و افعال نیک و پسندیده است» مثلاً ایثارگری را صفتی اخلاقی و عمل دزدی را غیراخلاقی می‌نامند (مصباح، ۱۳۷۸: ۱۶) این دیدگاه در تعریف‌شناسی اخلاق فقط به جنبه فضیلت عنایت داشته و جنبه رذیلت را اخلاق نمی‌داند که به نظر می‌رسد برخی در تعریف علم اخلاق بر همین فضیلت اخلاق تأکید نموده‌اند. مثلاً آیت‌الله جعفر سبحانی درباره علم اخلاق می‌گوید: «علم اخلاق، پیرامون ارزش‌های والای انسانی بحث و گفتگو می‌کند». (سبحانی، ۱۳۷۰: ۷) پس غیر ارزش‌ها که همان رذیلت‌ها باشد، در مورد اخلاق صدق نمی‌نماید. این در حالی است که در آیات و روایات اسلامی به هر دو وجه؛ یعنی اخلاق نیکو و زشت، اخلاق صدق می‌نماید و عُرف نیز همین معنا را درک و اراده نموده است. لذا با این دلایل نمی‌توان گفت، دزدی، اخلاقی نیست بلکه گفته می‌شود؛ دزدی، اخلاق پسندیده نیست یا اخلاق ناپسند است یا وقتی عرف می‌گوید: برو اخلاقت را «خوب کن» یا «درست کن»؛ یعنی اخلاق بد را از خودت دور بدار و اخلاق خوب را در خودت به وجود بیاور. بنابراین می‌توان گفت؛ عنوان اخلاق در تعریف‌شناسی اخلاق بر گزارهایی همچو رذیلت‌ها نیز قابل صدق است، چنان‌که خواهد آمد از نظر روایات نیز این تحلیل مورد عنایت است.

تعریف‌شناسی اخلاق در اندیشه قرآن و روایات

در تعریف‌شناسی اخلاق در قرآن و روایات ناگزیر شدیم ضمن تعریف‌شناسی اخلاق در اندیشه علمای اسلام به استقراء مبانی و مؤیدات آنان در اندیشه قرآن و روایات پرداخته تا بلکه به اتقان تعریف‌شناسی اخلاق دست پیدا نماییم. چنان‌که در معنای لغوی آن گذشت، واژه اخلاق از واژگان خُلُق و خُلُق، به معنای سرشت، طبیعت و خوی که بر جنبه باطنی انسان با رویکرد فضایل و رذایل برگرفته شده است که ضمن بهره برداری از آن می‌توان به مبانی و تعریف‌شناسی دقیقی از اخلاق در روایات از جمله محوریت نفس، اختیار، ملکه، غیرملکه، قوه و فعل، فضایل و رذایل، بهشت و جهنم براساس استعمالات مختلف دست پیدا نمود. در اینجا به مهم‌ترین روایات اسلامی اشاره خواهد شد که در ضمن آن تعاریف سه‌گانه اخلاق چنان‌که گذشت، مورد جرح و تعدیل قرار خواهد گرفت.

۱. تحلیلی بر تعریف‌شناسی روایی

تحلیل روایات اول

روایات بسیاری واژه اخلاق را با دو قطب مثبت و منفی یعنی خوب و بد، پسندیده و ناپسند تلفیق و مقید نموده است که می‌توان تعابیر مختلف آن را از جمله: «مَعَالِي الْأَخْلَاقِ» (امام سجاده علیه السلام، ۱۳۷۶: دعای ۲۰ / ۹۲) و «مَدَانِي الْأَخْلَاقِ» (همان: دعای ۴۲ / ۱۸۰) و «المكارم» و «المحاسن الاخلاق» (صفار، ۱۴۰۴: ۱ / ۵۲۸)، «الْأَخْلَاقِ الْكُرَيْمَةِ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۲: ح ۲ / ۲۳۸) «الْأَخْلَاقِ الْحَسَنَةِ» (همان: ح ۳۲ / ۲۴۰)، «مَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ» و «مَسَاوِي الْأَخْلَاقِ» (برقی، ۱۳۷۱: ۱ / ح ۴۸ / ۱۷) و «الاخلاق الانبیا» و «مكارم اخلاق» (کراچی، ۱۴۲۷: ۱۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۶ / ۲۱۰ و ۶۸ / ۳۸۲ و ۱۰۸ / ۲۲۲) از این دست دانست. این تعابیر نشانگر تمرکز تعریف اخلاق بر محوریت دو قطبی بودن تعریف اخلاق بر مبنای خوبی و بدی یا فضیلتی و رذیلتی است، بنابراین تعریف سوم اخلاق (چنان‌که گذشت) که تمرکز بر اخلاق فضیلتی نموده است، با اشکال روبه‌رو است. هرچند در برخی روایات به صورت محدود سخن از واژه «اخلاق» نموده است. چنان‌که امام سجاده علیه السلام در دعای ۲۵ صحیفه سجاده‌یه، دعای پدر و مادر برای فرزندان‌شان بیان می‌فرماید: «أَصِحَّ لِي أْبْدَانُهُمْ وَ أَدْيَانُهُمْ وَ أَخْلَاقُهُمْ وَ عَافِيَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ وَ فِي جَوَارِحِهِمْ» منتها باید این روایات توجیه شود و به نظر نمی‌رسد که مؤید تعریف سوم باشد. در این باره می‌توان گفت: واژه اخلاق بدون قید خوب و بد استعمال شده است؛ اما صدر دعا با عبارت «أَصِحَّ» اخلاق را با قرینه اخلاق خوب و بد، صحیح و غیرصحیح یا سالم و غیرسالم مقید نموده است. این فقره از دعا، توجه امام سجاده علیه السلام را به دو بُعد انسان اعم از جسم و روح جلب می‌نماید که هر کدام سلامتی خودش را اعم از سلامتی نفس و جوارح که با عبارت عام «عافیتهم»

تفسیر و تبیین می‌نماید. این دعا بیانگر محوریت اخلاق بر نفس انسان و سلامتی و صحت آن بر جذب فضایل و دفع رذایل و عبور از اخلاق حداقلی به حداکثری؛ یعنی ملکه شدن است. بنابراین اگر خواسته باشیم اخلاق را به طور مطلق در عبارت «اخلاق من را صحیح و سالم نما» اشاره نماییم، می‌تواند بیانگر شمولیت تعریف اخلاق در معنای حداقلی و حداکثری باشد. چنان‌که در این دعا، استعمال واژه بدن و دین برای نوع سالم به کار برده شده است که اراده بدن و دین سالم که همان معنای حداکثری و حقیقی است، شده است. بنابراین استعمال واژه بدن و دین در بدن مریض و سالم و دین باطل و حق و اخلاق صحیح و غیرصحیح (فضایل و رذایل) شده است.

تحلیل روایت دوم

پیامبر گرامی اسلام ﷺ در وصیت اخلاقی خود به امام علی علیه السلام به گزاره‌هایی از جمله محوریت نفس، اختیار، صفات فضایل و رذایل، کمال‌گرایی و غیرکمال‌گرایی، ملکه و غیرملکه صفات در تعریف‌شناسی و شکل‌گیری مبانی اخلاق اشاره می‌نماید. چنان‌که آمده است: «يَا عَلِيُّ فِي نَفْسِكَ يَخْصَالُ فَاحْفَظْهَا... عَلَيْكَ بِمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ فَارْتَكِبْهَا وَعَلَيْكَ بِمَسَاوِي الْأَخْلَاقِ فَاجْتَنِبْهَا فَإِنَّ لَمْ تَفْعَلْ فَلَا تَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَكَ» (برقی، همان: ۱ / ح ۴۸ / ۱۷) عبارت «فی نفسک» بیانگر موضوعیت نفس، روح و جان انسان در اخلاق است. عبارت «فاحفظها» به بیان تحقق و ایجاد صفات پایدار (ملکه) فضایل و رذایل در نفس اشاره دارد که در معنا بیان می‌دارد، «علی جان، نفس خود را بر ملکه نمودن صفات خوب و بد محافظت نما»؛ به عبارتی با تحقق و ملکه صفات فضایل، جایی برای ملکه شدن صفات رذایل باقی نگذار. هرچند قبل از ملکه شدن صفات می‌توان مجازاً یا معنای حداقلی از تعریف اخلاق نمود. عبارت «فارتکبها» سخن از ملکه صفات توسط عمل و رفتار است که همان تعریف حداکثری از تعریف اخلاق است که به صورت امر اختیاری از انسان صادر می‌شود. عبارت «علیک بمحاسن» و «علیک بمساوی اخلاق» ضمن بیان وجوب‌گرایی و حرمت‌گرایی در ایجاد و دفع فضایل و رذایل به گزاره ملکه صفات اخلاقی که تعریف حداکثری از تعریف اخلاق است، تأکید می‌ورزد. خصوصاً عبارت اخیر روایت که ضمن اختیار انسان براساس سرزنش نمودن در جذب و دفع فضایل و رذایل، سخن از تعریف حداکثری اخلاق که همان ملکه شدن است، دارد. بنابراین عبارت «فَإِنَّ لَمْ تَفْعَلْ فَلَا تَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَكَ» اگر صفات فضایل را ملکه نمایی و برعکس، صفات رذایل را در نفس، ملکه نمایی، کسی غیر خودت را سرزنش نما، که این قبیل سرزنش، بیانگر اختیار انسان و ملکه صفات فضایل است. بنابراین روایت، عدم سرزنش را بر جذب فضایل و دفع رذایل تا مرز ملکه شدن می‌داند؛ این تلقی به نحو معناداری تعریف غیرمشهور

اخلاق را اعم از تعریف حداقلی و حداکثری است، تقویت می‌نماید؛ اما در مقابل تعریف اخلاق مشهور، فقط در برگیرنده تعریف حداکثری از اخلاق است.

تحلیل روایت سوم

پیامبر گرامی اسلام ﷺ هدف از بعثت را اتمام مکارم و خوبی‌های اخلاق می‌داند؛ چنان‌که می‌فرماید: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (کراچی، ۱۴۲۷: ۱۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۶ / ۲۱۰ و ۶۸ / ۳۸۲ و ۲۲۲ / ۱۰۸) می‌توان گفت؛ این انبعاث اخلاقی برای همه انسان‌ها اعم از کوچک و بزرگ، مرد و زن و صفات فضایل و رذایل پایدار و ناپایدار بوده است و نقش اختیار و تربیت و اثرپذیری نفس را مطرح می‌نماید. در غیر این صورت هدف از بعثت و وعده به جزاء باطل خواهد بود. لذا می‌توان گفت؛ خلق انسان توسط اخلاق مکارم و ذمائم قابل تغییر است. هرچند فردی که اخلاق رذایل در او به صورت ملکه در آمده، به سختی قابل تغییر است.

تحلیل روایت چهارم

در برخی روایات آمده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَصَّ رُسُلَهُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَامْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَأَحْمَدُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ ذَلِكَ مِنْ خَيْرٍ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ فِيكُمْ فَاسْأَلُوا اللَّهَ وَارْعَبُوا إِلَيْهِ فِيهَا قَالَ فَذَكَرَهَا عَشْرَةَ الْيَقِينِ وَالْقَنَاعَةِ وَالصَّبْرِ وَالشُّكْرِ وَالْحِلْمَ وَحُسْنَ الْخُلُقِ وَالسَّخَاءَ وَالْغَيْرَةَ وَالشَّجَاعَةَ وَالْمُرُوءَةَ قَالَ وَرَوَى بَعْضُهُمْ بَعْدَ هَذِهِ الْخِصَالِ الْعَشْرَةَ وَزَادَ فِيهَا الصَّدْقَ وَأَدَاءَ الْأَمَانَةِ...» (کلینی، ۱۴۰۷: ۲ / ۲ / ۵۶) همچنین به همین مضمون دو روایت دیگر آمده است: «قَالَ: إِنَّا لَنُحِبُّ مَنْ كَانَ عَاقِلًا فَهَمَّا فَيُحِبُّهَا حَلِيمًا مُدَارِيًا صَبُورًا صَدُوقًا وَفِيًّا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَصَّ الْأَنْبِيَاءَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ فَلْيُحْمَدِ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ وَمَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلْيَسْأَلْهُ بِهَا...» (همان: ح ۳ / ۵۶؛ اسکافی، ۱۴۰۴: ح ۱۶۲ / ۶۸) و «قَالَ إِنَّا لَنُحِبُّ مِنْ شِيعَتِنَا...» (مفید، ۱۴۱۳: ح ۲۲ / ۱۹۳ - ۱۹۲) این روایات به نحوی به تعریف‌شناسی اخلاق اسلامی حداقلی (ناپایدار) و حداکثری (پایدار) با دو رویکرد فضایل و رذایل، قوه و فعل، انگیزه و شوق و عمل کمک می‌نمایند. عبارت تخصیص مکارم اخلاق از سوی خداوند به پیامبر، سخن از موهبت فضایل اخلاقی به صورت ملکات نفسانی پایدار است. زیرا با توجه به مقام نبوت و هدف از بعثت رسول اگر صفات نفسانی در آنها ملکه نشده باشد، نقض غرض (که همان هدایت جامعه و جذب قلوب و وحی است) به وجود می‌آید و چنین انبعاثی از سوی خدا قبیح است. از سویی روایت، راه را برای کسب اخلاق اسلامی در غیر پیامبران الهی باز نموده است، چنان‌که روایت خطاب به مردم و پیروان انبیای الهی نموده و وجود صفات را در حد ملکه بودن، قابل

ستایش دانسته و در صورت عدم وجود آنها بیان می‌دارد که باید به دنبال تحقق آن باشند. شاید برخی گمان نمایند که چون مردم معصوم نیستند و روایت نیز عنوان «اختصاص» را به انبیای الهی داده است؛ پس ملکه شدن صفات اخلاقی در غیر انبیا الهی تخصصاً خارج است، بنابراین تعریف‌شناسی اخلاق فقط در صفات ناپایدار معنا پیدا می‌کند.

پاسخ داده می‌شود این تلقی باطل است؛ زیرا روایت سخن از ملکه برخی صفات در مردم می‌گوید و آنان را دعوت به حمد و ستایش آن صفات خداوند می‌نماید و از آنان می‌خواهد که در کسب باقی صفات فضیلت که یا وجود ندارند و یا ناپایدار هستند و در صفات ردیلت که وجود دارند یا ناپایدار و یا پایدار هستند، به تضرع در کسب و دفع فضایل و رداییل بپردازند؛ زیرا در غیر این صورت شکرگزاری و تضرع و دعوت به کسب فضایل و دفع رداییل بی‌معنا بود؛ از این رو خطاب به چنین کاری (ملکه شدن اخلاق) عبث و بیهوده و تکلیف بمالایطاق بوده که هر دو از نظر عقل و شرع قبیح و باطل است. از سویی در روایت: «إِنَّا لَنَجِبُ مَنْ كَانَ عَاقِلًا فَهَمَّا فَفِيهَا حَلِيمًا مُدَارِيًا صَبُورًا صَدُوقًا وَفِيًّا» که بیانگر وجود برخی گزاره‌های اخلاقی است به صورت صفت مشبه به کار برده شده که دلالت بر تحقق و ثبوت اخلاق در نفس مردم دارد و عبارت عاقلاً که در ابتدا مطرح شده، دلالت می‌کند که فرد عاقل است که نسبت به خوبی‌ها و بدی‌ها تمایل و انزجار نشان می‌دهد که این مطلب نشان دهنده آزادی و اختیار و عبور از اخلاق حداقلی (ناپایدار) به حداکثری (پایدار) و کسب فضایل و دفع رداییل است، منتها در هر دو وجه اخلاق صدق می‌نماید.

تحلیل روایت پنجم

در برخی روایات آمده است: «قَالَ: خَطَبَ النَّاسَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا أُحِبُّكُمْ ... فَعَلَيْكُمْ بِمِثْلِ هَذِهِ الْأَخْلَاقِ الْكَرِيمَةِ إِنِ اطَّقْتُمُوهَا فَإِنَّ لَمْ تُطِيقُوهَا كُلَّهَا فَأَخْذُ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِيرِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ». (کلینی، همان: ح ۲۶ / ۲۳۸ - ۲۳۷) این روایت نیز بیانگر استعمال اخلاق در تعریف حداقلی و حداکثری یعنی صفات پایدار و ناپایدار با دو قطب فضایل و رداییل است، منتها آنچه از روایت به دست می‌آید، این است که انتهای اخلاق، کسب ملکه صفات است؛ زیرا برای اینکه بتواند تعریف حداکثری از اخلاق شکل بگیرد، نیاز به تحقق صفات به صورت ملکه است و معنا ندارد که امام بفرماید: «بر شما باد به کسب صفات به صورت ناپایدار!» اگر می‌خواهد صدق اخلاق حداکثری نماید در پرتو کسب ملکه شدن است. بنابراین روایت می‌گوید: «بر شما مردم است که این مصادیق اخلاق کریمه‌ای که برشمردم، اگر در توانتان است انجام دهید و اگر در توان شما نیست، برخی از آنها را انجام دهید پس أخذ مقدار کم، بهتر از ترک کثیر است». امام

مجموعه‌ای از صفات کریمه را معرفی می‌نماید و از مردم می‌خواهد که در حد وسع، آنها را در نفسشان عملیاتی نمایند.

تحلیل روایت ششم

امام رضا علیه السلام در برخی روایات می‌فرماید: «وَيَسْتَأْذِنُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْكُمْ يَحْسُنِ الْخُلُقِ - فَإِنْ حُسْنَ الْخُلُقِ فِي الْجَنَّةِ لَا مُحَالَةَ - وَإِيَّاكُمْ وَ سَوْءَ الْخُلُقِ - فَإِنْ سَيِّءَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَا مُحَالَةَ». (علی بن موسی رضا علیه السلام، همان: ح ۲ / ۸۸) این حدیث به برخی مبانی هویتی تعریف اخلاق اسلامی از جمله؛ نفس، صفات پایدار و ناپایدار، فضایل و رذایل، بهشت و جهنم، اختیار، رفتار و جوب کسب فضایل و رذایل اشاره می‌نماید، چنان‌که روایت با عبارت «علیکم» نفس و جان انسان را مورد خطاب قرار می‌دهد؛ زیرا آنچه از رفتار بروز می‌نماید؛ صفاتی نفسانی است که از درون منعکس می‌شود و مفاد حدیث، صفات نفسانی را در دو جهت متباین و متضاد؛ یعنی حسنه (فضایل) سیئه و (رذایل) شکل می‌دهد؛ تقدم واژه «علیکم» و «ایاکم» علاوه بر اینکه دلالت بر تأکید دارد، اسم فعل بوده و دلالت بر وجوب کسب فضایل و دفع رذایل دارد و این وجوب باید از قوه به فعل و از ناپایدار به پایدار محقق گردد. همچنین وعده به بهشت و جهنم، بیانگر اختیار و متغیر بودن اخلاق است که این مفاهیم باید در درون تعریف قرار گیرد؛ زیرا انعکاس صفات در رفتار، برای ایجاد هدفی ترسیم می‌شود که متأسفانه تعاریف اخلاقی صورت گرفته از سوی اندیشمندان اسلامی فاقد این گزاره با اهمیت است.

تحلیل روایت هفتم

امام سجاده علیه السلام در صحیفه سجاده‌یه در دعای ۲۰ (علی بن حسین علیه السلام، همان: ۱۰۲ - ۹۲) تحت عنوان مکارم اخلاق به گزاره‌های اخلاقی اعم از فضایل و رذایل اشاره نموده است، تنها در این دعا، فضایل و رذایل اخلاقی بر جنبه اثباتی و سلبی دلالت دارند، مثلاً بیان می‌فرمایند: خدایا کبر را از من دور بدار. این‌گونه سخن گفتن یعنی دوری از کبر به‌طور موقت، خواسته امام نبوده است، بلکه تداوم دوری آن را از خدا طلب می‌نماید که این تلقی، گواه عبور از اخلاق حدقلی (صفات ناپایدار) به حداکثری یعنی ملکه شدن صفات است.

تحلیل روایت هشتم

روایت دیگری که معروف به حدیث عقل و جهل است، هویت تعریف اخلاق را براساس گزاره‌های فضایل و رذایل، قوه و فعل، ملکه و غیرملکه، اختیار و هدایت تشریح می‌نماید؛ چنان‌که امام

صادق علیه السلام به سماعه می‌فرماید: عقل و جهل و سربازان آنها [بالغ بر هفتاد و پنج] را بشناسید تا هدایت شوید و در میان آن دو گروه، ضدیت است و واژگان فضایل به نحو اتم در وجود انبیا و اولیای الهی به‌طور پایدار در قوه و فعل نهادینه شده است. در برخی افراد دیگر علاوه بر بالقوه بودن هر دو صفت در نهاد آنان؛ برخی از آنان به فعلیت رسیده و پایدار است و برخی دیگر به فعلیت نرسیده و باید در راستای ملکه شدن آن گام بردارند. از این‌رو باتوجه به تقابل عقل و جهل و نزاع بین آنها، باید عنوان مطلق تعریف اخلاق را در صفات پایدار و ناپایدار؛ یعنی اخلاق حدقلی و حداکثری دانست. چنان‌که آخر روایت بیان می‌دارد که مصادیق مکارم اخلاق در انبیا و اولیا و اوصیا و مؤمنینی که قلب آنان آرموده شده است، وجود دارد و در غیر آنها برخی صفات ملکه بوده و در برخی دیگر باید ملکه و تکمیل شوند؛ همچنین در روایت، سخن از واژه «تجمع» و «تکمیل» صفات است که در برگرفته تعریف اخلاق در صفات پایدار و ناپایدار است. (کلینی، همان: ۱ / ح ۱۴ / ۲۳ - ۲۱)

۲. تحلیلی اجمالی بر تعریف‌شناسی اخلاق از نظر برخی آیات قرآن کریم

چنان‌که گذشت؛ اشاراتی پیرامون تاریخچه اخلاق و معرفی برخی گزاره‌های اخلاقی از نظر قرآن کریم صورت گرفت و حسب الامر آنچه از تعریف‌شناسی اخلاق به دست می‌آیند، این است که این نوع تعریف‌شناسی با توجه به گزاره‌های روایی بر تمرکز باطنی نفس انسانی بر محور اندماجی صفات فضایل و ردایل از طریق ابزار عقل و وحی در رفتار انسان برای کسب بهشت و جهنم نمود پیدا می‌نماید. برای اینکه بتوان به این اهداف در آیات قرآن دست پیدا نماییم، به برخی از مهم‌ترین مستندات گزینشی آیات به شرح ذیل اشاره می‌شود:

یک. محوریت نفس انسانی

در قرآن کریم از نفس به‌عنوان منشأ و مرکز همه رفتارهای انسانی یاد می‌شود، مانند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر شماست [پرداختن به] خودتان. هرگاه شما هدایت یافتید، کسی که گمراه شده است، به شما زبانی نمی‌رساند. بازگشت همه ی شما فقط به‌سوی خداست؛ و شما را از آنچه همواره انجام می‌دادید، آگاه خواهد کرد»^۱ و «سوگند به نفس و آنکه آن را مرتب ساخت»^۲ و «بگو: همه طبق [روش و خلق و خوی] خویش عمل می‌کنند؛ و پروردگارتان داناتر است، به کسی که او

۱. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. (مائده / ۱۰۵)

۲. وَتَنْفُسٍ وَمَا سَوَّاهَا. (شمس / ۷)

ره‌یافته‌تر است»^۱ این آیه، تحقق عمل و رفتار اخلاقی فضایل و ردایل را خُلق و خوی و نفس که امر باطنی است، می‌داند.

دو. اندماج صفات فضایل و ردایل

از نظر قرآن کریم صفات فضایل و ردایل به صورت بالقوه در نفس مندمج شده است مانند: «سوگند به نفس و آنکه آن را مرتب ساخت»^۲.

سه. دو قطبی بودن و متضاد بودن صفات فضایل و ردایل و منشأ آن تضاد

علاوه بر تحلیل حدیث عقل و جهل چنان که گذشت؛ می‌توان در تعریف‌شناسی اخلاق به رابطه تضاد و دوگانگی این صفات در اخلاق ناپایدار (حداقلی) و پایدار (حداکثری) توجه نمود. از نظر قرآن ریشه و منشأ این تحولات خلقت مادی و الهی و سرشت الهی و شیطانی از سوی خداوند، فرشتگان و عقل در مقابل شیاطین، دنیا و هوای نفسانی مشاهده نمود، چنان که قرآن می‌فرماید: «درواقع، خدا، به عدالت و نیکی و ادای [حق] نزدیکان فرمان می‌دهد و از [کار] زشت و ناپسند و ستم منع می‌کند؛ [خدا] شما را پند می‌دهد، تا شاید شما متذکر شوید»^۳.

[او] شما را فقط به بدی و [کار] زشت فرمان می‌دهد و [نیز دستور می‌دهد] آنچه را نمی‌دانید، به خدا نسبت دهید.^۴
و آیا اطلاع یافتی از کسی که هوسش را معبود خود گرفت؟!^۵

چهار. مختار بودن انسان در افعال

از نظر قرآن آنچه مطلوب نهایی و مشروعیت اخلاق را به همراه دارد؛ مختار بودن انسان است و این اختیار موجب مسؤلیت اخلاقی هر کس در مقابل افعال خودش است. چنان که می‌فرماید: «؛ هیچ اکراهی در [پذیرش] دین نیست، [چرا که] به یقین [راه] هدایت، از گمراهی، روشن شده است؛ بنا بر این کسی که به [معبود] طغیانگر کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، پس به یقین به دستاویزی استوار

۱. قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا. (اسراء / ۸۴)

۲. فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا. (شمس / ۸)

۳. إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. (نحل / ۹۰)

۴. إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ. (بقره / ۱۶۹)

۵. أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ. (جاثیه / ۲۳)

تمسک جسته است که هیچ گسستنی برایش نیست. و خدا، شنوای داناست.^۱ و آیه «درواقع، ما او را به راه [راست] راهنمایی کردیم، درحالی که یا سپاسگزار است، یا بسیار ناسپاس است»^۲ این آیه به طور صریح سخن از بیان اختیار، کسب فضایل و رداییل از طریق عقل و شرع بیان می‌دارد.

بگو: آیا جز خدا، پروردگاری بجویم، درحالی که او پروردگار هر چیزی است؟! و هیچ شخصی جز بر زیان خویش [گناهی] کسب نمی‌کند؛ و هیچ باربرداری بار سنگین [گناه] دیگری را بر نمی‌دارد. سپس فرجام شما فقط به سوی پروردگارتان است؛ و شما را [نسبت] به آنچه همواره در آن اختلاف می‌کردید، با خبر خواهد ساخت.^۳

پنج. ابزار معرفتی عقل و نقل

از نظر تعریف‌شناسی اخلاق در قرآن، باید ساختار تحول و حرکت گزاره‌های اخلاقی از قوه به فعل با مدیریت‌شناختی عقل و وحی صورت بگیرد و در این راستا قرآن نقش وحی و انبیای الهی و عقل را به‌عنوان رسول باطنی و ظاهری مطرح می‌نماید. چنان‌که قرآن به‌طور عام در مورد نقش استقلالی و غیراستقلالی عقل می‌فرماید: «و خدا شما را از شکم‌های مادرانتان بیرون آورد، درحالی که هیچ چیزی نمی‌دانستید؛ و برای شما، شنوایی و دیدگان و دل‌ها [ی سوزان] قرار داد، تا شاید شما سپاسگزاری کنید».^۴

همچنین به نقش فعلیت رساندن گزاره‌های اخلاقی با ارسال، انبعاث و ابلاغ و تبیین وحی توسط پیامبران الهی چنین می‌فرماید: «او کسی است که در میان درس ناخواندگان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت؛ که آیتش را بر آنان می‌خواند [و پیروی می‌کند] و رشدشان می‌دهد [و پاکشان می‌گرداند] و کتاب [خدا] و فرزندی به آنان می‌آموزد؛ درحالی که قطعاً، از پیش در گمراهی آشکاری بودند».^۵ همچنین امام کاظم علیه السلام از عقل و رسولان و امامان الهی به‌عنوان حجت باطنی و ظاهری برای همه مردم از سوی خدا یاد می‌نمایند. (کلینی، ۱۴۰۷: ۱ / ح ۱۲ / ۱۷)

۱. لَّا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَأَافِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. (بقره / ۲۵۶)
۲. إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا. (انسان / ۳)
۳. قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ آبِئِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَبِئْسَ لَكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. (انعام / ۱۶۴)
۴. وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. (نحل / ۷۸)
۵. هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَافِي ضَلَالٍ مُبِينٍ. (جمعه / ۲)

شش. عمومیت کمی و کیفی صفات فضایل و رذایل

از نظر آیات قرآن کریم هر رفتار اخلاقی به صورت پایدار و غیرپایدار قابل محاسبه است، چنان‌که می‌فرماید: «پس کسی که هم وزن ذره‌ای [کار] نیک انجام دهد، آن را می‌بیند. و کسی که هم وزن ذره‌ای [کار] بد انجام دهد، آن را می‌بیند».^۱ این آیه عام است و هر نوع صفت ملکه (حداقلی) و غیرملکه (حداکثری) اخلاقی را شامل می‌شود.

هفت. وعده بهشت و جهنم

از نظر قرآن کریم، باید در تعریف‌شناسی اخلاق، گزاره‌هایی همچون انگیزه، شوق، اراده، خوف و امید، اختیار، در آن ملاحظه شود و این امر با افزودن واژگان «بهشت و جهنم» یا «سعادت و شقاوت» یا «رستگاری و پلیدی» قابل جبران است. زیرا هر انسانی مرتکب گزاره اخلاقی می‌شود، از این دو حال خارج نیست. چنان‌که قرآن این وعده رفتار اخلاقی اعم از فضایل و رذایل را تأیید می‌نماید: چنان‌که می‌فرماید:

که به یقین، کسی که آن را [پاک کرد و] رشد داد، رستگار [و پیروز] شد؛ و به یقین، کسی که آن [نفس را با گناه آلوده کرد و] پوشاند، نومید شد!^۲
 آری کسانی که بدی را به دست آورند، و [آثار] خطایشان آنان را فرا گیرد، پس آنان اهل آتش‌اند؛ درحالی‌که ایشان در آنجا ماندگارند.^۳
 و کسانی که ایمان آوردند و [کارهای] شایسته انجام دادند، آنان اهل بهشت‌اند، درحالی‌که ایشان در آنجا ماندگارند.^۴
 هر شخصی چشنده‌ی مرگ است؛ و فقط در رستاخیز، پادشاهیتان به طور کامل به شما داده خواهد شد؛ و هر کس از آتش به تدریج دور شده و به بهشت در آورده شود، پس به یقین کام یاب شده است و زندگی پست [دنیا]، جز کالای فریبنده نیست.^۵
 و هر کس از مرد یا زن، [چیزی] از [اعمال] شایسته انجام دهد، درحالی‌که او مؤمن باشد، پس آنان داخل بهشت می‌شوند؛ و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد.^۶

۱. فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ. (زلزله / ۸ - ۷)

۲. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا. (شمس / ۱۰ - ۹)

۳. بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. (بقره / ۸۱)

۴. وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. (بقره / ۸۲)

۵. كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ. (آل عمران / ۱۸۵)

۶. وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا. (نساء / ۱۲۴)

نتیجه‌گیری و نظر مختار در تعریف اخلاق

می‌توان گفت؛ اخلاق از جمله علوم زیربنایی است که فراگیری آن به‌عنوان واجب عینی بر همه مکلفین لازم گشته است. از این‌رو شناخت اخلاق و عمل به آن در گستره شناخت مفاهیم و تعاریف و مصادیق معنا پیدا می‌کند. آنچه از تعریف اخلاق به دست می‌آید؛ اخلاق ریشه در معنای لغوی دارد. شناخت‌گرایی لغوی، حکایت از جهان‌بینی اثبات نفس و هویت آن است. اخلاق جمع خُلق و خُلُق به معنای سرشت و خوی و دربرگیرنده ویژگی‌های خوب و بد است. این صفات و ویژگی‌های در نفس انسان به صورت ملکه و غیرملکه صادر می‌گردد؛ منتها برای رسیدن به مطلوب، باید فضایل و رذایل را در غالب مفاهیم و صور، تصور و تصدیق و سپس در متن و گفتار معرفی و اعمال کرد.

با توجه به تحلیل‌های صورت گرفته بر گونه‌های مختلف تعریف‌شناسی اندیشمندان اسلامی، می‌توان اذعان نمود؛ هر کدام از آنها بر محوریت واژگانی همچون «ملکه صفات»، «ملکه و غیرملکه» و «صفات فضایل» اختلاف پیدا نموده‌اند و تعریف حداقلی و حداکثری از اخلاق ارائه نموده‌اند؛ هر چند برخلاف تصور جامعیت تعریف مشهور، تعریف دوم از اخلاق به تعریف‌شناسی اخلاق از نظر آیات و روایات نزدیک‌تر است و اخلاق از نظر اندیشمندان اسلامی با آیات قرآن و روایات اسلامی از همگرایی و قابلیت تطبیقی برخوردار است و می‌توان از نظر آیات و روایات، معنای کامل‌تری که در برگیرنده معنای حداقلی و حداکثری از تعریف اخلاق است، ارائه کرد. بنابراین می‌توان در تعریف اخلاق چنین گفت؛ «اخلاق، مجموعه صفات فضایل و رذایل مندمج شده نفسانی است که به صورت ملکه و غیرملکه، از طریق آگاه بخشی عقل و نقل در رفتار انسان برای کسب بهشت و جهنم، تداعی پیدا می‌نماید»؛ این تعریف بر بسیاری از گزاره‌ها و مفاهیم هستی‌شناسی و معرفتی به صورت مستقیم و غیرمستقیم از جمله؛ نفس، رفتار و عمل، شناخت، اراده، شوق، آزادی، اختیار، پاداش و عقاب، قوه و فعل، ملکه و غیرملکه، فضایل و رذایل، اشاره نموده است. از سویی، اخلاق، فرایند نتیجه آگاه بخشی و عمل‌گرایی، توسط ابزار عقل و شرع است که در نفس ایجاد شده و در رفتار نمود پیدا می‌کند که این تعریف در نوع خود از جامعیت علمی (شناختی) و عملی (رفتاری) در علم اخلاق با اقسام اخلاق نظری و عملی همراه است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن مسکویه، ابوعلی، ۱۴۲۶ ق، تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق، دراسة و تحقیق عمادالهلالی، قم، منشورات طلیعة النور، چ ۱.

۳. امام خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۸۲، شرح حدیث جنود عقل و جهل، قم، تنظیم و نشر آثار امام خمینی،

چ ۸

۴. برقی، احمد بن محمد بن خالد، ۱۳۷۱ ق، المحاسن، قم، دار الکتب الإسلامية، چ ۲.

۵. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۵، مبادی اخلاق در قرآن، قم، انتشارات اسراء، چ ۵.

۶. دوانی، محمد بن اسعد، ۱۳۹۱، لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق (اخلاق جلالی)، تصحیح عبدالله

مسعودی آرانی، تهران، انتشارات اطلاعات، چ ۱.

۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت - دمشق، دار القلم -

الدار الشامیة، چ ۱.

۸. زبیدی، محمد مرتضی، بی تا، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دار مکتبة الحیاة.

۹. سبحانی، جعفر، ۱۳۷۰، حسن و قبح عقلی با پایه‌های اخلاق جاودان، نگارش علی ربانی

گلپایگانی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چ ۲.

۱۰. شبر، عبدالله، ۱۳۸۰، اخلاق، ترجمه محمدرضا جباران، قم، مؤسسه انتشارات هجرت، چ ۶.

۱۱. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۸۳، شرح أصول الکافی (صدر)، تهران، مؤسسه

مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چ ۱.

۱۲. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۷۴، قرآن در اسلام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۷.

۱۳. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه مدرسین حوزه

علمیه قم، چ ۵.

۱۴. طریحی، فخرالدین بن محمد، ۱۳۷۵، مجمع البحرين، تهران، مرتضوی، چ ۳.

۱۵. علی بن الحسین علیه السلام، ۱۳۷۶، الصحیفة السجادیة، قم، دفتر نشر الهادی، چ ۱.

۱۶. علی بن موسی، امام هشتم علیه السلام، ۱۴۰۶ ق، صحیفة الإمام الرضا علیه السلام، مشهد، کنگره جهانی امام رضا علیه السلام،

چ ۱.

۱۷. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، ۱۴۰۶ ق، الوافی، اصفهان، کتابخانه امام

أمیرالمؤمنین علی علیه السلام، چ ۱.

۱۸. فیض کاشانی، ملا محسن، ۱۳۷۸ ق، الحقایق فی محاسن الاخلاق، تهران، کتابفروشی اسلامیه.

۱۹. فیض کاشانی، ملا محسن، بی تا، المحجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء، چ ۵، تصحیح علی اکبر

غفاری، قم، دفتر انتشارات وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چ ۲.

۲۰. کراجکی، محمد بن علی، ۱۴۲۷ ق، *الرسالة العلوية في فضل أمير المؤمنين* عليه السلام *على سائر البرية* *سوی رسول الله* صلى الله عليه وآله، مصحح عبدالعزیز کریمی، قم، دلیل ما، چ ۱.
۲۱. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، ۱۴۰۷ ق، *الکافی*، ط - الإسلامية، تهران، دار الکتب الإسلامية، چ ۴.
۲۲. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، ۱۴۰۳ ق، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، ط - بیروت، بیروت، دار إحياء التراث العربي، چ ۲.
۲۳. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۱، *فلسفه اخلاق*، تحقیق و نگارش احمد حسین شریفی، قم، ارمغان بصیر، چ ۱.
۲۴. مصباح، مجتبی، ۱۳۷۸، *سلسله دروس اندیشه های بنیادین اسلامی (فلسفه اخلاق)*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چ ۴.
۲۵. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۵، *آشنایی با علوم اسلامی*، ج ۲، قم، انتشارات صدرا، چ ۱۷.
۲۶. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۵، *فلسفه اخلاق*، ج ۲۲، تهران، انتشارات صدرا، چ ۱۸.
۲۷. مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از فضلا، ۱۳۸۵، *اخلاق در قرآن (پیام قرآن)*، ج ۱، قم، ناشر مدرسه امیرالمومنین عليه السلام، چ ۳.
۲۸. ملاصدرا، شیرازی، ۱۴۲۵ ق، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعه*، قم، طلعه النور، چ ۱.
۲۹. منظور الافریقی المصری، محمد بن مکرم، ۱۹۹۷ م، *لسان العرب*، بیروت، دارالصادر، چ ۱.
۳۰. میرداماد، محمد باقر بن محمد، ۱۴۰۳ ق، *التعلیقة علی أصول الکافی (میرداماد)*، قم، الخیام، چ ۱.
۳۱. نراقی، محمد مهدی، ۱۳۸۳، *جامع السعادات*، نجف، منشورات جامعة النجف الدینیة، چ ۳.
۳۲. وحدانی فر، هادی، ۱۳۹۳، *درآمدی بر خداشناسی*، کرمان، انتشارات دانشگاه شهید باهنر کرمان، چ ۱.
۳۳. ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، ۱۴۱۰ ق، *تنبيه الخواطر ونزهة النواظر المعروف بمجموعة ورام*، قم، مکتبه فقیه، چ ۱.